

■ مادر و پدر ما واقعا ۲ مخلوقی بودند که فقط می توانم بگویم فرشته بودند. خلقیات و رفتار پدر و مادر بی نظیر بود. ما در تمام طول زندگی خود یک بار از اینان صدای بلند یا اوقات تلخی یا ناراحتی و گله نشنیدیم. همیشه در نهایت رضایت و آرامش خاطر زندگی ما در کنار ایشان گذشت. هیچ چیز نمی توانم بگویم و فقط همین را می توانم بگویم که از نظر اخلاقی ۲ فرشته بودند

گفت و گوی «وطن امروز» با فرزند علامه طباطبایی درباره سیره رفتاری ایشان

# آیین محبت، آینده رحمت

رفتار علامه با همسر و دختران شان با الگوگیری از پیامبر (ص) سرشار از احترام و محبت بود؛ ایشان طوری احکام را به فرزندان یاد می دادند که برای ادای واجبات نه تنها حس اجبار نمی کردند بلکه با اشتیاق به ادای فریض می پرداختند



بودند و همه اینها موثر بود. ■ شما چند خواهر و برادر هستید؟ ۲ خواهر و ۲ برادر. ■ هر جا که نام تفسیر المیزان می آید، سریعا ذهن انسان به سوی علامه طباطبایی می رود؛ درباره قرآن و سیره قرآنی ایشان و اهمیتی که به قرآن در خانواده می دادند، بفرمایید؟ با فرزندان در حوزه مسائل قرآنی چطور برخورد می کردند؟ از نظر تدریس و درس تا از ایشان سوا می نمی شد، چیزی نمی گفتند. مثلا ما را مجبور کنند که بنشینیم قرآن و دعا بخوانیم، هیچ وقت اینچنین نبود. در واقع مدیریت داخل خانواده و بچه ها با مادر ما بود. ■ چقدر در زندگی علامه شما اجبار به احکام دینی را دیدید؟ یعنی آیا علامه شما را به حجاب و نماز مجبور می کردند؟ در حد متوسط، اجبار اضافی نبود. مثلا از نظر چادر و رو گرفتن هیچ وقت اجبار نبود. بیشتر تربیت بر عهده مادر ما بود و ایشان هم به همان راضی بودند و هیچ وقت تکلیف اضافه نمی کردند.

برای نماز صبح چگونه بچه ها را بیدار می کردند یا این کارها را هم مادر انجام می دادند. هم مادر و هم پدر انجام می دادند، ولی آنقدر با محبت و با لطف و صفای این کار را می کردند که آدم با اشتیاق بلند می شد. ■ یعنی چاشنی این آموزش، محبت و لطافتی بود که داشتند. ■ اگر شما بخواهید درباره علامه نکته ای را بیان کنید که مغفول واقع شده یا علاقه مند هستید که روی آن تأکید کنید تا هر کس با علاقه مندان علامه طباطبایی زندگی ایشان را از کتابها مطالعه می کند به آن توجه کند چه چیزی را بر جسته می کنید؟ به هر حال شما با ایشان زندگی کردید و بهتر می توانید بگویید چه چیزی در زندگی ایشان خیلی تبلور داشت. اگر کسی بخواهد علامه را الگوی خود قرار دهد، آن نکته محوری الگوگیری از علامه را بفرماید.

به نظر من آن نکته محوری اخلاقی و صبر ایشان بود. واقعا از نظر اخلاقی نمونه نداشتند. حتی از آقایان علما و خانواده های آنها هیچ وقت ما چنین چیزی ندیدیم. واقعا خلق عجیبی داشتند و بسیار با اخلاق بودند. در تمام موارد حتی زمانی که برای یکی از کتابهای ایشان که فکر می کنم المیزان یا اصول فلسفه بود یکی از شاگردان ایشان نقدی نوشته بود که همه عیبی شده بودند و شاگردان دیگر اعتراض می کردند، ایشان اصلا خم به ابرو نیابرد و گفت عقیده این فرد این است که این نقد را نوشته است.

■ علامه درباره المیزان می گویند من ادعای عصمت نمی کنم که هر چه در این کتاب نوشتم درست است، ادعا می کنم که این سبک جدیدی است و هر کسی می تواند بیادب و نقد کند. این ویژگی برجسته علامه بوده است. اخلاقی ایشان را نمی توان تفسیر کرد و فقط می توان گفت که ایشان یک فرشته بودند. ■ در کتاب «سُنَن التَّیْبِ»، ایشان اخلاق پیامبر را استخراج کردند. انسان زمانی که زندگی علامه را کنار این کتاب می گذارد، احساس می کند الگوی علامه این بوده که هر چه بیشتر خودش را شبیه رسول الله کند و به سُنَن التَّیْبِ که نوشته اند، نزدیک کند. در واقع یک خلق محمدی را در حضرت علامه می بیند.

تمام فکر ایشان فقط خدا بود. خیلی عجیب بود، هر چیزی را که می خواستند نتیجتا آن احساس در ایشان بود که رضای خدا باشد. یعنی خدا این چیز را می خواهد یا نه. ■ شما این را حس می کردید که همه وجود ایشان، خداسست؟ بله واقعا همین طور بود. ■ اگر جمله یا توصیه خاصی از مرحوم علامه که به شما یا دیگران فرموده را در ذهن دارید که می خواهید به سایرین یادآوری کنید، بفرمایید.

ایشان فقط به ما می گفتند در همه حال رضای خدا را در نظر داشته باشید. اعمال خود را بسنجید و ببینید که کدام کارتان خلاف است استغفار کنید و اگر نیست، شکر خدا را کنید. اینها را تذکر می دادند ولی چیزی که بگویند این کار را بکنید یا نکنید هرگز.

مشغول کار می شدند و باز تا ۲ ساعت بعد مشغول کار بودند تا مغرب می شد، برای نماز آماده می شدند و نماز را که می خواندند باز مشغول کار بودند و بین صبحانه و ناهار هیچ چیز نمی خوردند عصر حتی میوه و خوراکی هم نمی خوردند و فقط چند جای کمرنگ می خوردند و باز تا ساعت ۲:۳۰ شب مشغول کار بودند. ■ اتفاق شان برای صرف شام می آمدند، شام را که می خوردند یک تا یک ساعت و نیم وقت بود برای دور هم نشستن و اگر کسی حرفی، صحبتی، سوالی و ماجرای برایش اتفاق افتاده، همان زمان مطرح می شد. فرزندان پسر و دختر همه بودیم؛ در واقع صحبت خانوادگی و دوستانه بود. بعد هم برنامه خواب داشتند. اینها برنامه روتین و همیشگی ایشان در یک روز بود. ■ وقت برای خانواده از جمله زمانهایی است که در دنیای امروز بسیاری از ما آن را دست داده ایم. برنامه خواب ایشان چطور بود؟

خواب ایشان از ساعت ۱۱ شب تا اذان صبح بود و بعد از ظهر هم ۲ ساعت باز استراحت می کردند. ■ مرحوم علامه به دلیل مساله فلسفه، در حوزه خیلی شخصیت مظلومی بودند و با ایشان مخالفت هایی شد که البته ایشان هم یابرداری های جدی در این حوزه کردند؛ ادبیت و آزاری را که



شما در جریان آن ماجرا بودید، دیده اید؟ علامه هیچ چیزی از این مشکلات را به داخل منزل منعکس نمی کردند. حرف های ناراحت کننده معمولا در خانه ما نبود. اینکه با مادر چیزی می گفتند یا نه را نمی دانم ولی در حضور ما هیچ وقت گله و شکایتی مطرح نمی کردند. ■ مرحوم علامه اواخر عمر به پارکینسون مبتلا شدند؟ پارکینسون نبود، لرزشی بود که از جوانی در دستهای شان وجود داشت. ■ اواخر عمر تشدید شد؟ بله طبیعتا ضعیف تر شده بودند و کمی تشدید شد ولی پارکینسون نبود بلکه رعشه ای بود که آن زمان دکترها می گفتند؛ ایشان چون فوق العاده کپرو و خجل بودند می گفتند وقتی به مسجد برای تدریس می رفتند هیچ وقت بالای منبر نمی رفتند تا مبادا بالاتر از دیگران باشند. بعد از آنکه عده ای اعتراض می کردند که ما می خواهیم علامه را ببینیم و جمعیت زیاد بود، اگر می خواستند در بلندی بنشینند پله بالای منبر می نشستند. ایشان می گفتند روزی که افراد جدید می آیند، من آن روز سختم هست که درس بگویم. در این حد خجول بودند دکتر می گفت علت بیشتر این لرزش های دست ایشان به خاطر نبودن حالت خجول بودن است.

■ مرحوم علامه بسیار اهل انس بودند، یعنی با افراد مانوس می شدند. در خاطره ای خواندم که یکی از دختران ایشان به نام نجمه خانم وقتی از دواج می کنند، حضرت علامه بسیار گریه کردند. ■ من هم وقتی خانه را ترک می کردم، ایشان گریه کردند. از زیر قرآن که من را رد می کردند، آنقدر دست ایشان می لرزید و گریه می کردند که من را زود رد کردند تا ایشان بیش از این مزاحمت نشوند. ■ یعنی آنقدر عاطفی بودند و به حضور شما در خانه عادت داشتند. ■ بله

■ این موضوع هم شاید بیماری را تشدید کرده بود. به هر حال در طفولیت پدر و مادرشان را هم از دست داده

هم پدر و هم مادر اسب لایقی بودند و در این حد ارباب زاده بودند ولی در عین حال آن صبر و تحمل باورنکردنی را داشتند. خیلی وقتها برای ما سوال بود که چطور آن زندگی خوب را در تبریز رها کردند به نجف و قم آن زمان رفتند. پدر هم انسان خوش ذوقی بود، یعنی اگر می خواستند زندگی را درست کنند، بهترین زندگی را ایجاد می کردند، تبریز هم وقتی آمدند همین طور بود. خانه بسیار مفصل و بزرگی با ۴ حیاط درون و بیرون داشتند ولی همه اینها را با کلی پیش خدمت رها کردند و سه قه آمدند و وقتی از آنها می پرسیدیم، مقداری به فکر می رفتند و این شعر را می خواندند:

رشته ای بر گردنم افکنده دوست می کشد هر جا که خاطر خواه اوست رشته بر گردن نه از بی مهربی است رشته عشق است و بر گردن نکوست فقط همین جواب را می دادند. به هر حال زندگی است و وقتی آدم عشق و علاقه ای به طرف دارد هر طور هست در کنار هم برای او شیرین است. ■ این شعر را مادر می خواندند؟ بله

■ فرمودید مرحوم علامه، خوش ذوق بودند، منظورتان از خوش ذوقی علامه چیست؟ ببینید؛ خوش ذوقی یعنی طوری بود که مثلا وقتی ما دختر بچه خانه بودیم و گلدوزی می کردیم، طرح گلدوزی را همیشه می دادیم پدر می کشیدند، رنگش را هم می گفتند. در این حد صمیمی و قاطی بودیم، هیچ وقت پدر و مادر قیافه نمی گرفتند

■ مرحوم علامه در خوشنویسی هم بسیار ماهر بودند. بله؛ بسیار خوش خط بودند. خودشان می گفتند نجف که بودند یکی از دوستان شان ظاهرا خیلی بدخط بوده و مثل اینکه رفقای دیگر به آن فرد گفتند که ایشان (علامه) اینجا هستند و مقداری خط خود را درست کن. می آید و تعلیم خط می بیند و بعد از مدتی نامه ای به پدر و مادرش می نویسد، نامه را با خط خوش می نویسد. آنها بسیار نگران می شوند و به رفقای دیگر آن فرد نامه می نویسند که چه به سر او آمده است، آنها گمان می کنند که این نامه را او نداده و حتما بالایی سرش آمده است. رفقا برای پدرمادر آن فرد توضیح می دهند که او تعلیم خط دیده و دست خط خوبی پیدا کرده است.

■ عمو شما مرحوم آیت الله سید حسن الهی طباطبایی هم از اولیای خدا بودند. از ایشان هم برای ما تعریف کنید. ایشان با مرحوم علامه به قم تشریف نیاوردند و در تبریز ماندند؟ بله در تبریز ماندند. ■ ایشان هم شاگرد مرحوم آقای قاضی بودند. ■ بله؛ ۲ برادر شاگرد آقای قاضی بودند. ■ سفر نجف را ۲ برادر با هم آمده بودند؟ بله

■ حالات ایشان چطور بود، ایشان مثل علامه اهل هنر و ذوق بودند؟ ما از هم دور بودیم و آن زمان هم سفر مثل حالا نبود که ما در زمان بتوانیم سفر کنیم. در تمام مدت زندگی ما دو - سه بار ایشان را دیدیم که به قم آمدند یا می خواستند مشهد بروند و به قم هم آمدند. ولی ایشان در زندگی هم همین طور بودند. نقش مرحوم پدر را داشتند و بسیار با اخلاق بودند. ■ خاطر نشان هست برنامه یک روز علامه چگونه بود؟ آیا ایشان یک برنامه روتین مشخص به صورت روزانه داشتند؟ بله؛ ایشان فوق العاده منظم بودند. دقیقا می شد ساعت را از روی حرکات کارهای ایشان تنظیم کرد. در منزل ما خواب بعد از نماز صبح نبود و بیدار می شدیم. ایشان صبحانه را که میل می کردند سراغ نوشتار می رفتند و مشغول مطالعه و نوشتن می شدند، حدود یک تا ۲ ساعت بعد تدریس داشتند. برای درس بیرون می رفتند و می آمدند، یک ساعت منزل بودند و باز دوباره تدریس دیگری نزدیک ظهر بود که می رفتند و به منزل برمی گشتند. یک تنفسی بود، سپس ظهر می شد و نماز ظهر و عصر را می خواندند و ناهار می خوردیم و حدود ساعت ۱۳:۳۰ ایشان تقریبا ۱ ساعت استراحت می کردند و بعد بیدار می شدند، اول چایی میل می کردند و بعد کمی راه می رفتند؛ یا حرم می رفتند یا قبرستان قم. اگر نمی رفتند حتما در حیاط منزل یک ساعت راه می رفتند و بعد

تاریخ پرفراختار اسلام از زمان پیامبر اکرم (ص) تا امروز علمای ربانی زیادی را به خود دیده است که در راه رشد علم و باسنداری از دین مجاهدت های بسیار کرده اند. بدون شک یکی از بزرگ ترین و موثر ترین عالمان معاصر ما علامه سید محمد حسین طباطبایی است. مرحوم آیت الله علامه طباطبایی حقیقتا یک بخش جدی جریان فکری معاصر ما است و اساسا تاریخ فکری معاصر ایران را نمی توان بدون علامه طباطبایی فهمید. علمای دینی و دانشمندان اسلامی یک وجه تمایز جدی با سایر دانشمندان علوم دیگر دارند و آن وجود عنصر تهذب و تقوا در دانشمندان دینی است. وجود عنصر تقوای الهی در ضمیر علمای ربانی سبب می شود نوع رفتار و تعایش این بزرگان با دیگران بویژه همسر و فرزندان مبتنی بر اخلاق الهی و تقوای دینی باشد. سیره علامه طباطبایی از این جهت در برخورد با خانواده بویژه همسر و دختران بسیار قابل توجه است. در همین رابطه با دختر علامه طباطبایی گفت و گو کردیم.

■ اگر بخواهید مادر را در چند کلمه توصیف کنید، چه صفاتی فکری معاصر ما است و اساسا تاریخ فکری معاصر ایران را نمی توان بدون علامه طباطبایی فهمید و درباره آن اطلاع کسب کرد. لطفا در ابتدای گفت و گو خودتان را معرفی بفرمایید؟ در چه سالی متولد شدید و فرزند چندم ایشان هستید؟ سلام می کنم خدمت شما. این را در ابتدا عرض کنم که خیلی از فرزندان علامه طباطبایی در همان ابتدای تولد فوت شدند و کسانی که باقی ماندند ۴ فرزند بودند و من فرزند آخر هستم که سال ۱۳۲۲ در تبریز متولد شدم. ■ اتفاقا یکی از بخش های شگفت انگیز زندگی علامه، صبر ایشان در از دست دادن فرزندان است. ما وقتی زندگی علامه طباطبایی را مطالعه می کنیم متوجه می شویم همسر علامه در زندگی ایشان نقش محوری داشتند و از طرفی علامه هم بشدت عاشق ایشان بودند. ممنون می شوم در ابتدا از مادر محترم تان برای ما شرح حالی را نقل بفرمایید.

مادر ما خانم بزرگ زاده ای بود که با پدر فامیل بودند. ایشان هم از سادات طباطبایی تبریز بودند و ارباب زاده و یک زندگی خیلی راحت و خوبی آن زمان داشتند. بعد که ازدواج می کنند، خاندان فرزندی به ایشان عنایت می کند. نزدیک یک سالگی این فرزند بود که مرحوم پدر در تبریز درس نشان به جایی می رسد که احتیاج پیدا می کنند به نجف مشرف و در حوزه نجف مشغول شوند. وقتی مطرح می کنند مادر ما می گفتند

■ فرمودید مادر هم در یک ارتباط فامیلی با آقای قاضی داشتند؟ بله؛ فامیل بودند. به اصطلاح فامیل بالادستها. ■ ارتباط پدر با شما چطور بود؟ شاید مردم فکر کنند که علما با فرزندان بویژه فرزندان دختر خیلی ارتباط برقرار نمی کنند یا خشک هستند. ■ فوق العاده مهربان بودند. ما در منزل هیچ وقت حالت جدی پدر را ندیدیم، همیشه لبخند داشتند، همیشه خلق خوش داشتند. من هر چه فکر می کنم هیچ وقت ما ندیدیم عصبانی شویم، حتما عصبانی می شدند اما کلمه غیظ می کردند و به رو نمی آوردند و جز محبت از ایشان هیچ ندیدیم. ایشان با دختران بویژه حالت احترام داشتند و فوق العاده علاقه مند بودند و محبت می کردند.

■ وقتی به خاطراتی که از علامه طباطبایی دارید، رجوع می کنید، چه خاطراتی برای شما شیرین است و در ذهن تان ماندگار است؛ خاطراتی که صحنه آن خاطره در ذهن شما ثبت شده باشد. ■ ببینید؛ تمام زندگی ما این چنین بود. الان حضور ذهن ندارم که بخواهم به طور خاصی به آن اشاره کنم ولی تمام زندگی ما با لذت و خوشی و شیرینی بود در عین اینکه ما بالاخر مشکلاتی داشتیم. عالی ترین زندگی را رها کردند و به خاطر خواسته های پدر و برای پیشرفت ایشان این زندگی راحت و مرفه را رها کردند. یک بار که به نجف رفتند و با آن مشکلات زیاد مواجه شدند و یک دفعه هم به قم رفتند به خاطر اینکه علامه می گفتند در تبریز عمرم هدر می رود.

می گفتند نباید من مسؤول کشاورزی باشم یا دهداری کنم، باید هر طور شده مشغول تحصیل و تدریس علم باشم. وقتی به قم آمدند، قم آن روز هم از یک هکنکه وضع بدتری داشت و خیلی عقب بودند ولی در عین حال مادر ما با مدیریت لطف و صفای وجودی شان چنان اداره کردند که می توانم قسم بخورم یک بار نشد که حسرت زندگی بهتری را داشته باشم، به قدری که تمام طول زندگی ما شیرین و با شغف بود. ■ این همه عشق از کجا می آید؟ شما فرمودید که ایشان ارباب زاده بوده و اشرافی باشند و متمکن بودند. ■ بله؛ زندگی خوبی به لحاظ مالی می توانستند داشته باشند.

■ مرحوم علامه طباطبایی حقیقتا یک بخش جدی جریان فکری معاصر ما است و اساسا تاریخ فکری معاصر ایران را نمی توان بدون علامه طباطبایی فهمید و درباره آن اطلاع کسب کرد. لطفا در ابتدای گفت و گو خودتان را معرفی بفرمایید؟ در چه سالی متولد شدید و فرزند چندم ایشان هستید؟ سلام می کنم خدمت شما. این را در ابتدا عرض کنم که خیلی از فرزندان علامه طباطبایی در همان ابتدای تولد فوت شدند و کسانی که باقی ماندند ۴ فرزند بودند و من فرزند آخر هستم که سال ۱۳۲۲ در تبریز متولد شدم. ■ اتفاقا یکی از بخش های شگفت انگیز زندگی علامه، صبر ایشان در از دست دادن فرزندان است. ما وقتی زندگی علامه طباطبایی را مطالعه می کنیم متوجه می شویم همسر علامه در زندگی ایشان نقش محوری داشتند و از طرفی علامه هم بشدت عاشق ایشان بودند. ممنون می شوم در ابتدا از مادر محترم تان برای ما شرح حالی را نقل بفرمایید.

مادر ما خانم بزرگ زاده ای بود که با پدر فامیل بودند. ایشان هم از سادات طباطبایی تبریز بودند و ارباب زاده و یک زندگی خیلی راحت و خوبی آن زمان داشتند. بعد که ازدواج می کنند، خاندان فرزندی به ایشان عنایت می کند. نزدیک یک سالگی این فرزند بود که مرحوم پدر در تبریز درس نشان به جایی می رسد که احتیاج پیدا می کنند به نجف مشرف و در حوزه نجف مشغول شوند. وقتی مطرح می کنند مادر ما می گفتند

■ فرمودید مادر هم در یک ارتباط فامیلی با آقای قاضی داشتند؟ بله؛ فامیل بودند. به اصطلاح فامیل بالادستها. ■ ارتباط پدر با شما چطور بود؟ شاید مردم فکر کنند که علما با فرزندان بویژه فرزندان دختر خیلی ارتباط برقرار نمی کنند یا خشک هستند. ■ فوق العاده مهربان بودند. ما در منزل هیچ وقت حالت جدی پدر را ندیدیم، همیشه لبخند داشتند، همیشه خلق خوش داشتند. من هر چه فکر می کنم هیچ وقت ما ندیدیم عصبانی شویم، حتما عصبانی می شدند اما کلمه غیظ می کردند و به رو نمی آوردند و جز محبت از ایشان هیچ ندیدیم. ایشان با دختران بویژه حالت احترام داشتند و فوق العاده علاقه مند بودند و محبت می کردند.

■ وقتی به خاطراتی که از علامه طباطبایی دارید، رجوع می کنید، چه خاطراتی برای شما شیرین است و در ذهن تان ماندگار است؛ خاطراتی که صحنه آن خاطره در ذهن شما ثبت شده باشد. ■ ببینید؛ تمام زندگی ما این چنین بود. الان حضور ذهن ندارم که بخواهم به طور خاصی به آن اشاره کنم ولی تمام زندگی ما با لذت و خوشی و شیرینی بود در عین اینکه ما بالاخر مشکلاتی داشتیم. عالی ترین زندگی را رها کردند و به خاطر خواسته های پدر و برای پیشرفت ایشان این زندگی راحت و مرفه را رها کردند. یک بار که به نجف رفتند و با آن مشکلات زیاد مواجه شدند و یک دفعه هم به قم رفتند به خاطر اینکه علامه می گفتند در تبریز عمرم هدر می رود.

می گفتند نباید من مسؤول کشاورزی باشم یا دهداری کنم، باید هر طور شده مشغول تحصیل و تدریس علم باشم. وقتی به قم آمدند، قم آن روز هم از یک هکنکه وضع بدتری داشت و خیلی عقب بودند ولی در عین حال مادر ما با مدیریت لطف و صفای وجودی شان چنان اداره کردند که می توانم قسم بخورم یک بار نشد که حسرت زندگی بهتری را داشته باشم، به قدری که تمام طول زندگی ما شیرین و با شغف بود. ■ این همه عشق از کجا می آید؟ شما فرمودید که ایشان ارباب زاده بوده و اشرافی باشند و متمکن بودند. ■ بله؛ زندگی خوبی به لحاظ مالی می توانستند داشته باشند.

می برد اما اصلا به روی خودم نمی آوردم. بعد از فوت چهارمین فرزند، مرحوم آیت الله قاضی تشریف می برند که به پدر ما تسلیت بگویند، چون یک نسبت فامیلی دوری با پدر و مادر من داشتند، وقتی ایشان می خواستند از خانه بروند به پدر ما می گویند که بگو دختر عمو هم بیایند که من تسلیت بگویم. مادرم خدمت آقای قاضی می آید، آیت الله قاضی به ایشان می گوید خاوندت به زودی فرزندی به شما می دهد و احتمالا الان هم در راه باشد. مادرم در زمانی که آیت الله قاضی این حرف را می زند، باردار بوده است اما خبر نداشتند. آقای قاضی به مادرم می گویند اسم ایشان را عبدالقالی بگذارید و آن شاء الله او می ماند و نگران نباشید. به این ترتیب برادر بزرگ ما متولد شد.

## عاطفه، زیر ساخت تربیت دینی

اگر نگاه دقیقی به تاریخ انبیا ببیندیم، می بینیم اکثر پیروان انبیا، نه به خاطر دلیل و برهان و استدلال آنها، بلکه به خاطر نوعی جذابیت و کشش روحی به آنها ایمان آورده اند. آنقدر که محبت و روی خوش و عظمت اخلاقی، باعث ایمان آوردن انسان ها شده، بحث و استدلال و برهان منجر به ایمان نشده است. به همین دلیل است که باید توجه داشت زیر ساخت اصلی تربیت دینی، اساسا غیر گفتاری است، یک حس عاطفی است که با تعامل محبت آمیز به فرد منتقل می شود و همین بن مایه محبت آمیز است که می تواند فونداسیون ساخت یک سازه دینی بشود. این اصلی است که غفلت از آن، موجب شکست پروژه تربیت دینی می شود.

